



درباره شعر و شاعری دکتر سیدعلی موسوی گرمارودی

علمدار شعر آیینی معاصر

مصطفی محدثی خراسانی

بود که شعر سرودن در این حوزه، صرفاً کار مداحان و مرثیه‌سرایان اهل بیت است که با توده‌های مردم در مساجد و تکایا سروکار دارند و حد و حدود آثارشان هم از نظم فراتر نمی‌رود، به این دلیل که توده‌های مردم با کلامی که فراتر از نظم باشد ارتباط برقرار نمی‌کنند. با این تمهید شعر سرودن در حوزه فوق را کاری دهن حد شاعران رسمی و مطرح قلمداد می‌کردند و همین موضوع باعث شده بود آثار ارزشمند و بهره‌مند از ذهن و زبان شاعرانه در این حوزه بشدت رو به کاستی گذارد و تنها شعرهایی در محافل و مجالس مذهبی متداول باشد که نه از تنها ارزش ادبی قابل قبولی برخوردار نباشند که به لحاظ محتوایی هم در بیان و توصیف ابعاد واقعی زندگی و شخصیت و اهداف بلند اهل بیت علیهم‌السلام دچار عجز باشند. در آن روزهای غریب صدای چند شاعر توانمند شنیده می‌شد که با جان و دل به میدان آمده بودند و تلاش می‌کردند نگذارند این باور غلط تبدیل به قاعده‌ای بدون استثنا شود. علی موسوی گرمارودی درخشان‌ترین، فعال‌ترین و تأثیرگذارترین صدای آن روزها بود که شعر مذهبی و در عین حال پیشرو او توانست در سطوح مختلف جامعه، بویژه دانشجویان و دانشگاهیان نفوذ کند.

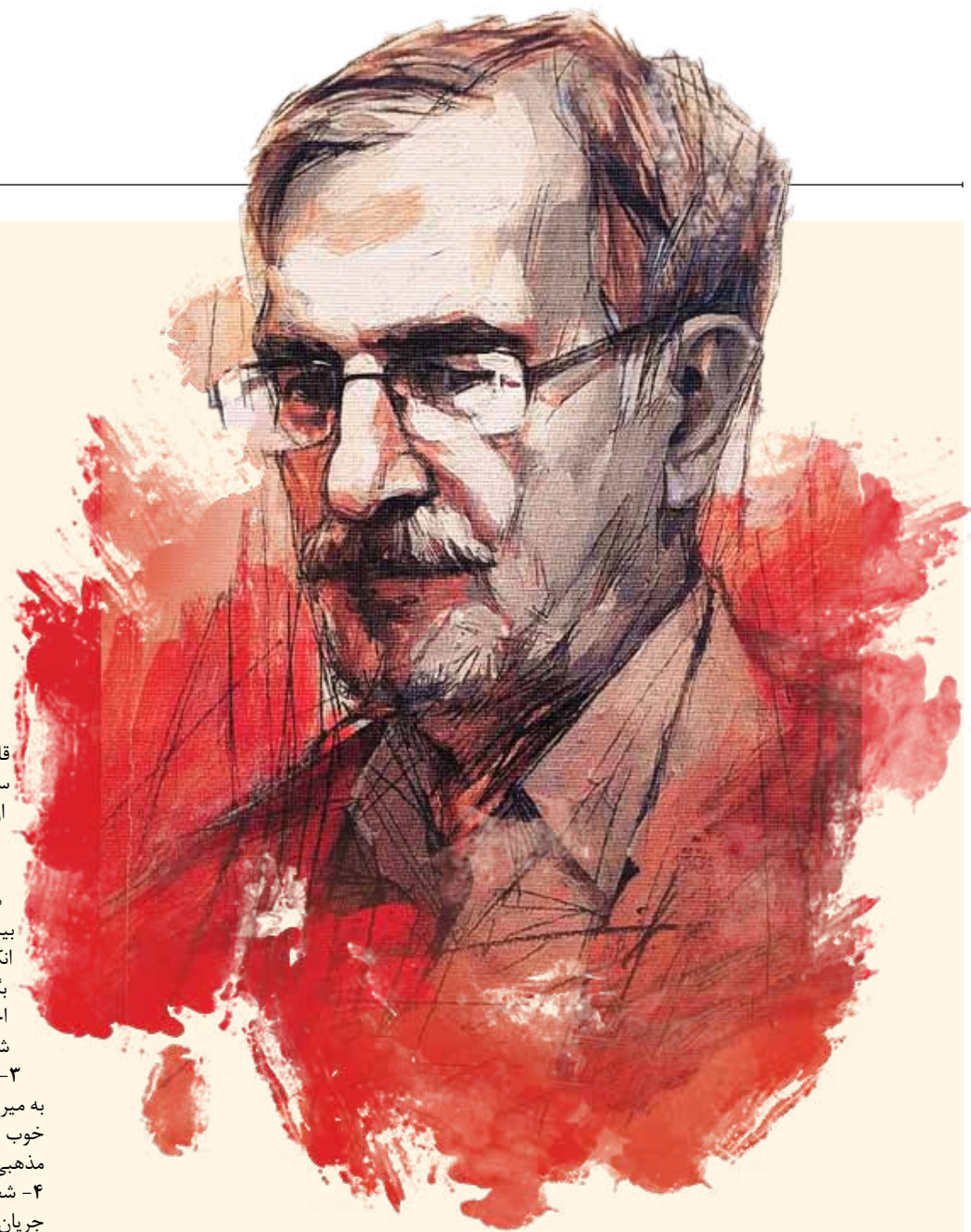
۵- شعر آیینی پس از انقلاب اسلامی دچار تحولی عظیم شد. این تحول حداقل از ۲ منظر می‌تواند مورد توجه قرار گیرد: اولاً شعر آیینی از انحصار مداحان و مرثیه‌سرایان اهل بیت بیرون آمد و توانمندترین شاعران روزگار به طور جدی و با افتخار وارد سرودن شعر در این حوزه شدند، ثانیاً نگاه به شعر آیینی، زندگی و شخصیت اهل بیت تحت تأثیر آموزه‌های انقلاب متحول شد و ذهن شاعران از توصیف صرف و بیان چگونگی رخدادهای صدر اسلام و زندگی اهل بیت به سمت تبیین و بیان چرایی آنها معطوف شد و علی موسوی گرمارودی از جمله شاعران پیشگام درافکندن این طرح نو است. در واقع، در شکل‌گیری رویکردی که انقلاب اسلامی به شعر آیینی داشت، شاعرانی مثل او، متأثر و تأثیرگذار بودند در گردونه این تحول. موضوعاتی همچون عاشورا، انتظار، غدیر، ولایت، جهاد، حج، بعثت و... متحول شدند و نگاه متفاوت شاعران انقلاب توانست افق‌های تازه‌ای به روی این مضامین بگشاید.

۱- در بین قالب‌های تثبیت‌شده شعر فارسی (قصیده، رباعی، دوبیتی، غزل، مثنوی، نیمایی و سپید) البته قالب‌های دیگری هم هستند که یا مشتق از این قالب‌ها یا نتوانسته‌اند به تثبیت برسند، در هر حال بین این قالب‌ها قدیمی‌ترین و کلاسیک‌ترین آنها قصیده است و مدرن‌ترین و به تعبیری، امروزی‌ترین، شعر سپید. به ندرت شاعری را در این روزگار می‌توان سراغ داشت که اولاً در هر دوی این قالب‌ها کار کند و ثانیاً اگر کار می‌کند در هر دو درخشان یا حداقل قابل قبول ظاهر شده باشد. علی موسوی گرمارودی یکی از بارزترین استثناهای این قاعده است. قصیده‌های بلند، مطمئن، ساخته و پرداخته، در کنار شعرهای سپید ساختمان و سرشار از خلاقیت‌های ذهنی و زبانی او را به عنوان توانمندترین شاعر از این حیث به شعر این روزگار معرفی کرده است.

۲- دکتر سیدعلی موسوی گرمارودی به همراه تعداد انگشت‌شماری دیگر از جمله دکتر طاهره صفارزاده از پیشگامان شعر انقلاب و شعر روشنفکری مسلمان هستند که البته در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، جریان روشنفکری بمبار تلاش می‌کرد صدای آنها شنیده نشود و تا حد امکان آنها را طرد و حتی انکار می‌کرد اما تنها شاعری که جریان روشنفکری آن زمان نتوانست او را نادیده بگیرد موسوی گرمارودی بود. حتی در شب‌های شعر «خوشه» که به سرپرستی احمد شاملو برگزار می‌شد نیز نتوانستند ایشان را دعوت نکنند، او در آن شب‌های شعر شرکت کرد و شکوه شعر شیعی را در فضای غریب آن مراسم طنین‌انداز کرد.

۳- موسوی گرمارودی یکی از ملاترین شاعران روزگار ما است که ناشی از اشراف او به میراث ادبی گذشته، زبان عربی و انگلیسی و علوم اسلامی بویژه تاریخ اسلام است. خوب است اشاره‌ای داشته باشیم به ترجمه متفاوتی که او از قرآن و برخی متون دیگر مذهبی از جمله صحیفه سجادیه داشته است.

۴- شعر آیینی بویژه در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی بشدت مورد بی‌مهری جریان روشنفکری بیمار قرار گرفته بود و متأسفانه به گونه‌ای به جامعه ادبی القا شده



در شمشیر،
آن زمان که می‌شکافت
و در شیر،
که می‌خروشید؛
در شفق که گلگون است
در فلق که خنده خون است
در خواستن
برخاستن؛
تو را باید در شقایق دید
در گل بویید.
تو را باید از خورشید خواست
در سحر جست
از شب شکوفاند
با بدر پاشاند
با باد پاشید
در خوشه‌ها چید
که در باید تنها در خدا دید.
هر کس، هر گاه، دست خویش
از گریبان حقیقت بیرون آورد
خون تو از سر انگشتانش تراوست.
ابدیت، آینه‌های است
پیش روی قامت رسای تو در عزم
آفتاب لایق نیست
و گرنه می‌گفتم
جرقه نگاه توست.

تو، تنهات از شجاعت
در گوشه روشن وجدان تاریخ ایستاده‌ای
به پاسداری از حقیقت
و صداقت
شیرین‌ترین لبخند
بر لبان اراده توست.
چندان تنآوری و بلند
که به هنگام تماشا
کلاه از سر کودک عقل می‌افتد.
بر تالابی از خون خویش
در گذرگه تاریخ ایستاده‌ای
با جامی از فرهنگ
و بشریت رهگذار را می‌آشامانی
هر کس را که تشنه شهادت است،
هر کس را که تشنه حقیقت است.

نام تو خواب را بر هم می‌زند
آب را توفان می‌کند.
کلامت قانون است
خرد در مصاف عزم تو جنون
تنها واژه تو خون است؛ خون
ای خداگون!
مرگ در پنجه تو
زبون‌تر از مگسی است
که کودکان به شیطنت در مشت می‌گیرند.
و یزید، بهانه‌ای
دستمال کثیفی
که خلط ستم را در آن تف کردند
و در زیاله تاریخ افکندند.
یزید کلمه نبود

درخت بالید
و هیچ شاخه نیست
که شکوفه‌ای سرخ ندارد
و اگر ندارد
شاخه نیست
هیزی است ناروا بر درخت مانده.

تو، راز مرگ را گشودی
کدام گره، با ناخن عزم تو وا نشد؟
شرف، به دنبال تو
لايه كنان می‌دود
تو، فراتر از حمیتی
نمازی، نبیتی
یگانه‌ای، وحدتی

آه ای سبز!
ای سبز سرخ!
ای شریف‌تر از پاکی
نجیب‌تر از هر خاکی
ای شیرین سخت
ای سخت شیرین!
تو دهان تاریخ را آب انداخته‌ای!
ای بازوی حدید
شاهین میزان

مفهوم کتاب، معنای قرآن!
نگاهت سلسله تفاسیر
و رویای به حقیقت پیوسته ابراهیم
کریم! میقات توست
و تو نخستین کس
که ایام حج را
به چهل روز کشاندی
و اتمنناها بگشتر

آه! در حسرت فهم این نکته خواهم سوخت
که حج نیمه‌تمام را
در اسلام حجر وانهادی
و در کربلا
با بوسه بر خنجر تمام کردی.
مرگ تو،
مبدأ تاریخ عشق
آغاز رنگ سرخ
معیار زندگی است.

خط با خون تو آغاز می‌شود
از آن زمان که تو ایستادی
دین راه افتاد
و چون فروافتادی
حق برخاست
تو شکستی
و «راستی» درست شد
و از روانه خون تو
بنیان ستم سست شد.
در پاییز، مرگ تو
بهاری جاودانه زایید
گیاه روید

حج، شخص نیست
فصلی است،
از توشه بار کاروان مهر
جدا مانده
آن سوی رود پیوستن
و کلام و نگاه تو
پلی است
که آدمی را به خویش بازمی‌گرداند
و توشه را به کاروان.

اما دامنت:
جمجمه‌های عاریه را
در حسرت پناه یافتن
مشغول می‌کند؛
از غبطه سر گلگون حر
که بر دامن توست.

ای قاتل!
بعد از تو
«خوبی» سرخ است
و گریه سوک
خنجر
و غمت توشه سفر
به ناکجا آباد
و رد خونت،
راهی که راست به خانه خدا می‌رود...
تو از قبیله خونی
و ما از تبار جنون
خون تو در شن فرو شد
و از سنگ جوشید
ای باغ بینش!
ستم، دشمنی زیباتر از تو ندارد
و مظلوم، یآوری آشانت از تو.
تو کلاس فشرده تاریخی.
کربلای تو،
مصاف نیست
منظومه بزرگ هستی است،
طواف است.

پایان سخن
پایان من است
تو انتها نداری...

شعر «خط خون» سید علی موسوی گرمارودی از نخستین و تأثیرگذارترین شعرها در به وجود آوردن این تحول بود که توانست نگاه شعر معاصر را به سمت حماسه حسینی تغییر دهد و از توصیف به سمت و سوی تبیین متمایل کند.

درختان را دوست می‌دارم
که به احترام تو قیام کرده‌اند،
و آب را که مهر مادر توست
خون تو شرف را سرخگون کرده است
شفق، آینه‌دار نجابت،
و فلق محرایی،
که تو در آن
نماز صبح شهادت گزارده‌ای.

در فکر آن گودالم
که خون تو را مکیده است
هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم
در حضیض هم می‌توان عزیز بود
از گودال بپرسی!

شمشیری که بر گلوئی تو آمد
هر چیز و همه چیز را در کلانات
به دو پاره کرد:
هر چه در سوی
تو: حسینی شد
و دیگر سو: یزیدی.
اینک ماییم و سنگ‌ها
ماییم و آب‌ها

درختان، کوهساران، جویباران، بیشه‌زاران
که برخی یزیدی
و گرنه حسینی‌اند.
خونی که از گلوئی تو تراوید
همه چیز و هر چیز را در کلانات، به دو پاره کرد!
در رنگ!
اینک هر چیز، یا سرخ است
یا حسینی نیست!

آه، ای مرگ تو معیار!
مرگت چنان زندگی را به سخره گرفت
و آن را بی‌قدر کرد
که مردنی چنان،
غبطه بزرگ زندگانی شد!
خونت

با خونبهایت - حقیقت -
در یک طراز ایستاد.
و عزمت، ضامن دوام جهان شد
- که جهان با دروغ می‌باشد -
و خون تو امضای «راستی» است؛
و ستیزه با ناراستی.

تو را باید در راستی دید
و در گیاه،
هنگامی که می‌روید
در آب،
وقتی می‌نوشاند
در سنگ،
چون «ایستادگی» است.

